



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۱۳ اسفند ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و نهم

مصادف با: ۲۰ ربیع الثانی ۱۴۳۴

موضوع جزئی: خاتمه بحث عدالت - مطلب سوم

جلسه: ۸۳

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در این بود که کسی که خودش می‌داند فاسق است آیا می‌تواند در اموری که در آنها عدالت معتبر است داخل شود یا نه؟ عرض کردیم در این مسئله دو قول وجود دارد قول اول قول به جواز بود که دو دلیل برای این قول ذکر کردیم و هر دو دلیل را مورد مناقشه قرار دادیم.

### قول دوم: عدم جواز

قبل از اینکه ادله قول دوم را بیان کنیم لازم است مقدماً به نکته‌ای اشاره شود که این نکته در اتخاذ مبنای صحیح راه گشا می‌باشد:

#### نکته:

کسانی که قائل به عدم جواز ورود در اموری که عدالت در آنها معتبر است برای شخص فاسق می‌باشند خودشان مبنای مختلفی در باره معنای عدالت دارند عده‌ای می‌گویند عدالت عبارت است از مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق بعضی عدالت را عبارت از حسن ظاهر می‌دانند یعنی خود حسن ظاهر عبارت از عدالت است برخی عدالت را عبارت از استقامت عملیه و فعلیه می‌دانند و جمعی هم معتقدند عدالت ملکه‌ی نفسانیه‌ای است که موجب اتیان واجبات و ترک محرمات است؛ بعضی از کسانی که قائل به عدم جواز می‌باشند، عدالت را به معنای حسن ظاهر می‌دانند و بعضی از آنها عدالت را ملکه‌ی نفسانیه می‌دانند می‌خواهیم ببینیم آیا اتخاذ هر مبنایی در باب حقیقت عدالت منافاتی با قول به عدم جواز ندارد؟ یعنی مثلاً اگر کسی عدالت را مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق دانست یا کسی عدالت را عبارت از حسن ظاهر دانست آیا می‌تواند قائل به عدم جواز ورود کسی که می‌داند فاسق است به اموری مثل قضاوت و شهادت و امامت بشود یا نه؟ یا حتماً باید یک مبنای خاصی در باب عدالت داشته باشد تا اینجا بتواند قائل به عدم جواز بشود؟

به نظر می‌رسد بین تفسیر عدالت به حسن ظاهر و همچنین تفسیر عدالت به مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق و قول به عدم جواز منافات باشد یعنی اگر کسی مثلاً گفت عدالت عبارت از حسن ظاهر است، این دیگر نمی‌تواند بگوید شخصی که می‌داند خود فاسق است حق ورود به کارهایی که در آنها عدالت معتبر است را ندارد چون اگر ما گفتیم عدالت عبارت از حسن ظاهر است حسن ظاهر الآن محقق است و دیگران او را عادل می‌دانند و در رفتار او چیزی که منافی با عدالت باشد، ندیدند؛ اگر این وصف یعنی حسن ظاهر یا همان عدالت محقق است دیگر منعی برای ترتب آثار عدالت نیست.

به عبارت دیگر حسن ظاهر با فسق باطنی قابل جمع است اگر کسی قائل شد به اینکه عدالت یعنی حسن ظاهر، چنانچه شخصی حسن ظاهر داشته باشد و دیگران او را عادل بدانند ولو اینکه فی الواقع فاسق باشد، آثار عدالت بار می‌شود؛ چون فسق باطنی مانعیت ندارد و ملاک ترتب آثار عدالت، طبق این تفسیر حسن ظاهر است و حسن ظاهر هم موجود است به چه دلیل کسی که یعلم من نفسه أنه فاسق لکن حسن ظاهر دارد نتواند امام جماعت بشود؟ ما از قائلین به عدم جواز از میان کسانی عدالت را عبارت از حسن ظاهر می‌دانند سؤال می‌کنیم چرا کسی که فسق باطنی دارد، مع ذلک حسن ظاهر دارد نتواند امام جماعت بشود؟ پاسخی برای این سؤال ندارند؛ چرا نتواند قاضی و شاهد بشود پس یا باید عدالت را به یک معنای دیگری بگیرد یا در مورد شخصی که فاسق است باطناً اما از دید دیگران عادل است باید بگویید می‌تواند قاضی، امام، مفتی و شاهد باشد.

و همین طور است اگر ما عدالت را به مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق معنی کنیم؛ کسی که مسلمان است و فسقی هم از او ظاهر نشده طبق این قول او عادل است ملاک ترتب آثار، اسلام مع عدم ظهور الفسق است و این شخص واجد این خصوصیت هست. حال باطناً فاسق است و خودش می‌داند فاسق است، مشکلی ندارد. لذا آنها هم در برابر این سؤال که چرا این شخص نتواند قاضی و امام جماعت و شاهد بشود، پاسخی ندارند. پس یا باید عدالت را به یک معنای دیگری تفسیر کنند یا اینجا قائل به جواز ورود من یعلم من نفسه فسق در این امور بشوند.

پس نتیجه اینکه تنها دو گروه هستند که می‌توانند قائل به عدم جواز بشوند (نه اینکه لزوماً باید قائل به عدم جواز باشند) یک گروه کسانی که عدالت را به ملکه نفسانیه تفسیر می‌کنند و یک گروه کسانی که عدالت را عبارت از استقامت عملی و فعلی می‌دانند؛ ما که نظرم‌ان این بود که عدالت عبارت از ملکه نفسانیه است طبیعتاً هیچ مشکلی برای قول به عدم جواز نداریم یا حتی کسانی مثل مرحوم آقای خوئی که قائل به این هستند که عدالت عبارت از استقامت عملیه و فعلیه است آنها هم مشکلی برای اختیار قول به عدم جواز ندارند. این نکته مهمی بود که قبل از ورود به ادله باید به آن دقت کرد.

سؤال: با توجه به آنچه که در دلیل اول در جلسه گذشته گفته شد و رد شد، ملازمه‌ای نیست و بین دو چیز خلط شده یکی اینکه مردم رجوع می‌کنند و عدالت احراز می‌شود و یکی هم اینکه خودش می‌داند عادل است یا نه؛ دقیقاً اینجا هم همین خلط شده است.

استاد: اینجا به هیچ وجه بحث تکلیف دیگران را نداریم اینها می‌گویند اصلاً حقیقت عدالت حسن ظاهر است؛ اتفاقاً ما در بررسی اقوال مختلف در باب حقیقت عدالت به همین نکته اشاره کردیم که عدالت یک وصف واقعی است و یک وصف نفسانی یا مربوط به فعل که ما گفتیم یک وصف نفسانی می‌باشد و لذا نمی‌توان عدالت را به حسن ظاهر تفسیر کرد شاهد آن این است که اگر کسی به حسب ظاهر حسن دارد اما در واقع انواع گناه هم مرتکب می‌شود، بالاخره اینجا یجتمع العدالة و الفسق فی شخص واحد و هو محال. ما اصلاً کاری به شخص خاصی نداریم. اشکالی که در جلسه گذشته بیان شد این بود که بین حکم شرعی متوجه به خود شخص با حکم شرعی متوجه به دیگران ملازمه نیست. اینجا اصلاً کاری به حکم شرعی نداریم، می‌گوییم اگر عدالت را حسن ظاهر می‌دانید و این شخص هم حسن ظاهر دارد پس چرا نتواند امام جماعت بشود؟ در جواب می‌گوید که فسق باطنی دارد می‌گوییم که فسق باطنی که از نظر شما ملاک نبود و برای حقیقت عدالت اشاره‌ای به ملکه و فسق و

اینها نکرده بودید؛ گفتید العدالة ما هی؟ هی حسن الظاهر و حسن ظاهر هم موجود است، پس چرا نتواند امام جماعت بشود. لذا اشکال در اصل مبنای آنهاست که آنگاه چنین مشکلی پیدا می‌کنند لذا هیچ منافاتی بین این سخن و سخن دیروز نیست و دو مسئله کاملاً جداست. پس قطعاً دو گروه در اینجا نمی‌توانند قائل به عدم جواز بشوند.

**ادله قول دوم:** سه دلیل برای این قول می‌توان ذکر کرد:

**دلیل اول:** این دلیل در واقع از دو مقدمه تشکیل شده:

**مقدمه اول:** در ادله‌ای که در آنها به نحوی عدالت اخذ شده اعم از آیات و روایات عدالت به عنوان وصف واقعی در قاضی و شاهد و امام جماعت مفتی معتبر شده مثلاً در این آیه «و اشهدوا ذوی عدل منکم». <sup>۱</sup> شاهد بگیریید دو نفر عادل از خودتان را برای طلاق؛ امر به اشهاد برای طلاق از بین دو نفر عادل شده پس اینجا حکم معلق شده بر عدل. یا مثلاً در روایات <sup>۲</sup> در مورد طلاق آمده «و یطلقها بحضور عدلین» در حضور دو عادل او را طلاق بده. با ملاحظه آیات و روایات معلوم می‌شود حکم در مورد شهادت یا در مورد امام جماعت معلق شده بر وصف عدالت.

پس مقدمه اول دلیل این شد که در ادله‌ای که عدالت را به عنوان شرط برای تصدی بعضی از امور ذکر کرده‌اند، وصف عدالت به عنوان یک وصف واقعی ذکر شده مانند آنکه کسی به مثلاً فرمانده سپاه و نیروهای مسلح می‌گوید برای فلان عملیات افراد شجاع را بکار بگیر یا اگر می‌خواهید کسانی را برای رسیدگی به حال مردم بفرستید افرادی را بفرستید که دارای حلم باشند؛ عرف از این جمله چه چیزی می‌فهمد؟ یعنی کسانی باشند که واقعاً این وصف را دارند کسانی را بفرستید که شجاعت دارند و واقعاً شجاع هستند و کسانی را بفرستید که واقعاً اهل حلم و حلیم هستند. پس ذکر وصف عدالت در ادله، اشاره به این دارد که وجود این اوصاف به عنوان یک اوصاف واقعی لازم است یعنی باید این واقعیت محقق شود.

**مقدمه دوم:** تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است (این یک مسئله‌ای است در همه جا جاری و ساری می‌باشد). مانند اینکه گفته شود "اکرم العالم الهاشمی" معلوم می‌شود وصف "هاشمی بودن" علیت دارد برای حکم وجوب اکرام. اگر علیت نداشت چه دلیلی داشت که متصف به این وصف بشود؟

**نتیجه:** نتیجه این است که در اموری که عدالت در آنها معتبر است حقیقت عدالت علیت دارد؛ در حقیقت ذکر وصف عدالت اشعار دارد به اینکه کسانی صلاحیت تصدی امامت جماعت، شهادت را دارند که حقیقتاً عادل باشند. لذا اگر کسی واقعاً عادل نباشد یعنی شرط تصدی این امور در او فراهم نیست یعنی او نمی‌تواند عهده دار این امور بشود بنابراین کسی که خودش می‌داند فاسق است و عادل نیست لایجوز له الورد فی هذه الامور و اگر وارد در این امور بشود معصیت خدا کرده است و از نهی الهی تخطی کرده است.

۱. طلاق/۲.

۲. وسائل الشیعة، ابواب مقدمات الطلاق و شرائطه، باب ۱۰.

پس اصل دلیل این شد که در ادله، حکم مثلاً صحت طلاق و جواز امامت جماعت معلق شده بر وصف عدالت یعنی این وصف باید موجود باشد تا شخص بتواند امام جماعت باشد (تعليق الحكم على الوصف مشعر بالعلية) و این معنایش آن است که من لم یکن عادلاً لا یحوز له الورد فی هذه الامور.

از این دلیل معلوم می‌شود کسی که می‌داند فاسق است و عادل نیست، حق ندارد وارد این امور شود و چنانچه وارد بشود نافرمانی و معصیت خدا کرده و مرتکب حرام و معصیت شده است.

بر همین قیاس ادله‌ای داریم که دال بر مانعیت فسق است؛ ادله‌ای داریم که می‌گوید فاسق نمی‌تواند امام جماعت باشد روایاتی داریم که دلالت از نهی بر اقتداء به فاسق می‌کند (به مردم می‌گوید که به فاسق اقتداء نکنید).<sup>۱</sup>

یک نمونه از این روایات این است: از امام سؤال می‌کنند یک عده از محبین شما در جایی جمع هستند و وقت نماز می‌شود بعضی از آنها برای امامت جماعت مقدم می‌شوند نظرتان چیست؟ امام می‌فرماید: اگر بین او بین خدا گناهی وجود ندارد و مشکلی و گناه توبه نکرده‌ای وجود ندارد، می‌تواند امام جماعت بشود؛ پس اقتداء به فاسق جایز نیست. در مورد شاهد هم داریم که فاسق نمی‌تواند شاهد واقع شود. پس وصف فسق به عنوان مانع از جواز اقتداء و شهادت در بعضی از ادله مورد اشاره قرار گرفته یعنی عدم جواز معلق بر فسق شده و تعلیق الحكم على الوصف مشعر بالعلية لذا نتیجه این می‌شود که فسق علت عدم جواز ورود فاسق در این امور است این بدین معناست که فاسق صلاحیت و اهلیت این مقامات را ندارد و اگر کسی از دید شارع اهلیت نداشته باشد، لازمه‌اش این است که حق ورود به این امور را ندارد بنابراین ادخال من یعلم من نفسه انه فاسق در این امور جایز نیست و این مخالفت با نهی الهی است و حرام می‌باشد؛ حال اگر برای دیگران هم جایز است که به او اقتداء کنند این بدان جهت است که وظیفه و حکم دیگران عمل بر اساس حسن ظاهر است چون راهی برای کشف عدالت ندارند جز حسن ظاهر اما ملازمه‌ای با وظیفه و حکم خود این شخص ندارد.

پس این در حقیقت دو دلیل است که یکی از طریق ادله‌ای که در باب امام جماعت ذکر شده، مسئله را ثابت می‌کند و دیگری از طریق ادله‌ای که فسق را مانع امامت و شهادت می‌دانند. تقریر و تبیین هر دو یکسان است لکن از دو سنخ ادله استفاده شده است. اصل دلیل یک چیز است منتها بعضی از ادله روی واژه عدالت به عنوان علت جواز و بعضی روی فسق به عنوان مانع تکیه کردند و در واقع دو نحوه بیان برای همین دلیل است. این دلیل روحش یک چیز است ذکر اوصافی که مشعر به علیت است و اگر عدالت باشد مشعر به جواز است و اگر فسق باشد مشعر به منع است ولی هر کدام که باشد چه عدالت و چه فسق از دید ادله خود این اوصاف تحقق‌شان لازم است یعنی اگر عدالت علت حکم به جواز است یعنی حقیقت عدالت و اگر فسق علت عدم جواز است یعنی حقیقت فسق مانع است و تا زمانی که فسق حقیقتاً هست، کسی که می‌داند فاسق است نمی‌تواند در معرض امامت و شهادت قرار گیرد چون این وصف در او نیست یا مانع در او هست.

**بحث جلسه آینده:** بحث در بیان و بررسی دلیل دوم و سوم خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. وسائل الشیعة، ج ۸، ابواب صلوة الجماعة، باب ۱۱ باب عدم جواز الاقتداء بالفاسق، ص ۳۱۳.